یک داستان و چهار روایت

مقایسه داستان بهرام گور در شکارگاه در چهار منظومه

دکتر حسن ذوالفقاری
عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

یکی از داستانهای هفت پیکر نظامی، بهرام گور و کنیزش فتنه در شکارگاه است. این داستان را نظامی از روایت بسیار ساده، کوتاه و طرح‌گونه و گذرای فردوسی گرفته، پرورده و بخش دومی بدان افزوده است. پس از نظامی این داستان را امیرخسرو دهلوی (۶۵۱- ۷۵۰) در هشت بهشت و عبدی بیک نویدی شیرازی (۹۲۱- ۹۸۸) در هفت اختر آورده‌اند که هر دو تقلید و نظیره‌ای از هفت پیکر نظامی است. امیرخسرو بخش میانی داستان را با تغییراتی اندک نسبت به روایت نظامی آورده و عبدی بیک بر دامنهٔ تغییرات افزوده است.

با مقایسه و تحلیل این چهار روایت درمی‌یابیم که هنر نظامی در داستان‌پردازی و عناصر و بن‌مایه‌های داستانی و جنبه‌های اخلاقی و روانی بر روایتهای دیگر برتری دارد.

این مقایسه تنها از نظر ساختار روایی و داستانی است نه جنبه‌های زبانی و شگردهای بیانی و سبکی؛ تنها در پایان مقاله به عنوان نمونه، توصیف کنیز را از چهار روایت نقل می‌کنیم تا خواننده خود به این قیاس دست زند.

تاریخ دریافت : ۱۳۸۵/ ۳/۲ تاریخ پذیرش : ۶/ ۱۳۸۵/۱۲

در آغاز مقاله نیز ضمن معرفی چهار اثر و گزارش چهار روایت می‌کوشیم به کمک نموداری، نقش مایه‌های داستانی را نشان داده و به وجوه شباهت و اختلاف روایتها بپردازیم.

کلیدواژه: بهرام‌گور، نظیره، نقش‌مایه، ریخت‌شناسی، نظامی، عبدی‌بیک شیرازی، امیرخسرو دهلوی.

پیشینه پژوهش

درباره هفت پیکر به گواهی کتابشناسی نظامی *(رادفر، ۱۳۷۱)* چندین کتاب نگاشته شده؛ از جمله: تحلیل هفت پیکر نظامی *(معین، ۱۳۳۸)* در باب مقایسهٔ هفت پیکر نظامی با نظایر آن؛ دیگر هشت بهشت و هفت پیکر *(محجوب، ۱۳۶۵)* و چندین رساله و پایان‌نامه نیز تاکنون دفاع شده است؛ همچون: پایان‌نامه‌های‌بصیری، منوچهر ستوده، محمود رستگار، تقی رفیعی آشتیانی، محمدعلی شیخ‌الاسلامی، صادق گوهرین، غلامحسین کاووسی، ابوالحسن معدل، هوشنگ نصیری، فاطمه تورانی و علی‌اکبر صادقی *(رادفر، ۱۳۷۱:ص۳۰۰- ۳۱۰)* که مقایسهٔ هفت پیکر با آثار مشابه به خصوص هشت بهشت است.

منابع یاده شده و منابع پایانی مقاله بسیار گذرا به داستان بهرام گور و فتنه در شکارگاه اشاراتی دارند، لیکن به طور مستقل این داستان با داستان شاهنامه و دو روایت امیرخسرو و عبدی‌بیک مقایسه و تحلیل نشده است. از این حیث با توجه به کتابشناسی نظامی و فهرست مقالات فارسی (افشار، ۱۳۴۰–۱۳۸۵) و مراجعه به منزلگاههای رایانه‌ای، مقاله‌ای نیافتم که به طور مستقل به موضوع این مقاله پرداخته باشد.

نظامی و نظیره‌پردازان

یکی از آثار جاودان ادب فارسی هفت پیکر نظامی است که در افسانه‌پردازی بی‌همتا و ممتاز است. هفت پیکر یا هفت گنبد، چهارمین منظومه از خسمهٔ نظامی گنجوی است که در سال ۵۹۳ به پایان رسید. نظامی در این اثر از پادشاهی بهرام‌گور و رشادتها و بزمهایش سخن می‌گوید و به همین دلیل هفت پیکر به نام «بهرام‌نامه» نیز شهرت یافته است.

هفت پیکر داستان افسانه‌ای شاه تاریخی بهرام گور یاورهران پنجم (۴۳۸- ۴۲۰) پسر یزدگرد اول است. بی‌شک نظامی نقش مهمی در افسانه‌ای کردن این شاه تاریخی داشته است. داستان بهرام‌گور و شرح عشرتها و حوادث زندگی تاریخی و افسانه‌ای او که نظامی آن را بازآفرینی کرده، برگرفته از شاهنامه و برخی منابع تاریخی و شفاهی است که نظامی با تلفیق روایت‌های تاریخی و شفاهی در کمال هنرمندی آنها را در هفت‌پیکر انعکاس داده است. نظامی طرح گذرا و کوتاه و ناگفته‌های فردوسی را در هفت پیکر کمال می‌بخشد و این اثر ماندگار مقلدان فراوانی را به نظیره‌گویی می‌کشاند.

با جست‌وجو در فهرستهای خطی و چاپی ۲۳ عنوان یافتیم که نظیرهٔ هفت پیکر هستند. از این میان شش عنوان نسخه‌ای ندارند و تنها در کتب تاریخ ادبیات از آنها یاد شده است و از شانزده عنوان دیگر هشت عنوان چاپی و هشت عنوان خطی است.

این منظومه‌ها به ترتیب تاریخی عبارتند از:

هشت‌بهشت اثر امیرخسرو دهلوی (۶۵۱- ۷۲۵)، *هفت‌اورنگ* اثر جمالی (۸۲۰)، *هفت اورنگ* اثر اشرف (۸۵۴)، *نه منظر* مؤلف‌ناشناس (قرن نهم) *هفت منظر* سرودهٔ هاتفی خرجردی (۹۲۷)، *هفت کشور* اثر فیضی‌دکنی (۹۵۴- ۱۰۰۴)، *هفت اختر* اثر عبدی بیک نویدی شیرازی، (فوت ۹۸۸) هفت دلبر اثر خواجه معین‌الدین‌محمد (۱۰۱۶)، هفت نقش ازمیر معصوم نامی (۱۰۲۴)، *آسمان هشتم* از روح‌الامین شهرستانی (۹۸۱- ۱۰۴۷)، *هفت کشور* سروده محمود لاهوری (زنده ۱۰۰۷)، *هفت پیکر* عتابی تکلو (۹۷۳- ۱۰۲۵)، *هفت اختر* از عیشی (۱۰۷۰)، *هفت اختر* شیخ محسن فانی (۱۰۸۲)، *هفت‌گلشن* حبیب‌الله حبیبی (۱۰۸۹)، *رشتهٔ‌گوهر* اثر بینش کشمیری (۱۱۰۰)، *هفت‌پیکر* سروده میرمحمد شریف کاشف (قرن ۱۱)، *هفت پیکر* منثور از مؤلفی ناشناس، هشت گلگشت به نثر از سید حسن شاه حقیقت، بهرام گور و بانو *حُسن پری* از فردی ناشناس، *بهرام گور و دلارام* از سراینده‌ای ناشناس، *داستان عوامانهٔ‌هفت پیکر* از مؤلفی ناشناس.

از این آثار دو منظومه از شهرت بیشتری برخودار است:

۱. هشت بهشت

آخرین مثنوی از خمسهٔ امیر خسرو دهلوی (۶۵۱- ۷۲۵) که به سال ۷۰۱ در ۳۴۰۵ بیت در بحر خفیف و به تقلید از نظامی سروده شد. داستان اصلی بهرام و کلیات آن مطابق هفت پیکر است، لیکن داستانهای هفت گنبد در هشت بهشت با هفت پیکر متفاوت است.

اثر منثوری به نام هشت گوهر نیز در فهرست نسخه‌های خطی به نام امیرخسرو هست که همان هشت بهشت منثور است. *(منزوی، ۱۳۷۴: ۶/۹۵۰)*

۲. هفت اختر

اثر عبدی بیک نویدی شیرازی (فوت ۹۸۸) است که در سال ۹۴۶ و طی هف ماه در تبریز پایان یافت و شامل ۳۲۷۰ بیت در بحر خفیف است. داستان کلی هفت اختر شرح زندگی بهرام گور است، اما شاعر در اصل سوژه و مضامین تغییراتی داده است. داستانهای هفت گنبد متفاوت است. یکی از داستانهای هفت گنبد به نام داستان (حسن زرگر) با تغییراتی از هشت بهشت اخذ شده است.

بهرام گور و فتنه

یکی از حوادث زندگی بهرام گور داستان هنرمندی او در شکارگاه و بی‌توجهی کنیز وی است که مغضوب بهرام می‌گردد. این داستان منشاء ضرب‌المثل معروف «کار نیکو کردن از پر کردن است» به شمار می‌رود و از جمله داستانهای عبرت‌انگیز و شیرینی است که بیش از همه مورد توجه نظیره‌پردازان و مردم واقع شده است.

نظامی اصل داستان را از طرح سادهٔ فردوسی گرفته و کامل کرده است. روایت فردوسی ۳۵ بیت دارد که در بخش پادشاهی یزدگر بزه‌گر (جلد هفتم، چاپ مسکو) و پیش از آغاز پادشاهی وی اتفاق می‌افتد. پس از وی نیز شاعران دیگر همان طرح نظامی را با تغییراتی به نظم آورده‌اند. هفت پیکر نظامی چهارمین منظومه از خمسهٔ اوست که به سال ۵۹۳ به پایان رسیده و ابیات آن ۵۱۳۰ بیت و در بحر خفیف است.

از جمله روایتهای پس از نظامی یکی مربوط به هشت بهشت امیرخسرو دهلوی (تألیف ۷۰۱) و دیگری مربوط به هفت اختر عبدی بیک نویدی شیرازی (تألیف ۹۶۳) است که چهار روایت مقایسه و تحلیل می‌شوند. پیش از آن گزارشی کوتاه از هر داستان:

۱. روایت شاهنامه

بهرام کنیزی رومی و چنگ‌نواز به نام آزاده دارد که در شکار همراه اوست. روزی در شکار سوار بر شتران دو جفت آهو می‌بینند. بهرام به آزاده می‌گوید:

کدام آهو افگنده خواهی به تیر — که ماده جوانست و همتاش پیر

(ج۷ ، ص ۲۷۴ – ب ۱۷۵)

آزاده از بهرام می‌خواهد، آهوی ماده را نر و پیر نر را ماده گرداند، سپس آنها را برماند و هنگام گریز، کمان و مهره بر گوش آهو اندازد و چون آهو با سم، گوشش را می‌خارد، با تیری سم و گوش آهو را به هم بدوزد. بی‌درنگ بهرام چنین می‌کند:

هم اندر زمان نر چون ماده گشت — *سرش زان سروی سیه، ساده گشت*

همان در سر گاو ماده دو تیر — *بزد همچنان مرد نخجیر گیر*

(ج۷،ص ۲۷۴ ب ۱۸۵– ۱۸۶)

سر و گوش و پایش به پیکان بدوخت — *بدان آهو آزاده را دل بسوخت*

(ج ۷ ، ص ۲۷۵ – ب ۱۹۳)

این دل‌سوزی آزاده، باعث خشم بهرام می‌شود پس:

بزد دست بهرام و او را ز زین — *نگونسار بر زد به روی زمین*

(ج۷،ص ۲۷۵– ب۱۹۴)

آنگاه آزادهٔ بینوا را در پاسخ گستاخی‌اش زیر دست و پای شتران له می‌کند:

چو او زیر پای هیون در سپرد *به نخجیر زان پس کنیزک نبود*

(ج۷، ص ۲۷۵ ب ۱۹۸)

۲. روایت هفت‌پیکر

روزی بهرام‌گور به همراه کنیزش فتنه که رودنواز و همراه اوست، به شکار گور می‌رود. دسته‌ای گور پدیدار می‌شوند. بهرام در یک لحظه چند گور را شکار و چندی را زنده می‌گیرد و منتظر آفرین کنیز است:

و آن کنیزک زناز و عیاری *در ثنا کرد خویشتن‌داری*

(ص ۱۰۹، ب۱)

بهرام می‌پرسد: «کارم چگونه بود؟» فتنه می‌گوید: «اگر می‌توانی سر این گور را به سمش بدوز» بهرام ابتدا مهره‌ای در گوش گور می‌اندازد و چون گور قصد می‌کند گوشش را بخاراند سمش را به گوشش می‌دوزد. دوباره از او می‌پرسد: «کارم چگونه بود؟» فتنه این هنر بهرام را از تمرین و تعلیم می‌داند نه زورمندی:

گفت: «پر کرده شهریای این کار *کار پر کرده کی بود دشوار*
هرچه تعلیم کرده باشد مرد *گرچه دشوار شد بشاید کرد*
رفتن تیر شاه برسم گور *هست از ادمان نه از زیادت زور»*

(ص ۱۱۰، ب ۴۰۱)

بهرام خشمگین او را به دست سرهنگش می‌سپارد تا بکشد، اما سرهنگ با این استدلال فتنه که بهرام اکنون بر سر خشم است و چون کنیز خاص او هستم بعدها پشیمان می‌شود او را نمی‌کشد و کنیز در عوض هفت لعل پاره به او می‌دهد و سرهنگ در پاسخ شاه نیز به دروغ می‌گوید که او را کشتم. آنگاه کنیز را در دهی دور از چشم مردم نگاه می‌دارد. در آن ده قصری است که شصت پله دارد. فتنه هر روز گوساله‌ای نوزاد را به گردن می‌گیرد و تا زمانی که گوساله گاوی شش ساله می‌شود او را به بالای کوشک می‌برد:

هیچ رنجش نیامدی زان بار *زان که خود کرده بود با آن کار*
هرچه در گاو و گوشت می‌افروزد *قوت او زیاده‌تر می‌بود*

(ص ۱۱۳، ب ۱-۲)

تا آن که روزی فتنه از سرهنگ می‌خواهد مجلسی ترتیب دهد و بهرام را به کوشک دعوت کند و البته با گنجهای نهانی خود، سرهنگ را بی‌نیاز می‌گرداند. روزی که سرهنگ در شکار

همراه بهرام است و به نزدیکی روستا می‌رسند، بهرام می‌پرسد:« این روستای زیبا از آن کیست؟» سرهنگ با معرفی روستا او را به مهمانی خود دعوت می‌کند و پس از خوردن غذا از او می‌پرسد « تو با این سن چگونه از شصت پله می‌توانی بالا بروی؟» سرهنگ می‌گوید که این عجیب نیست:

طرفه آن شد که دختری است چون ماه — نرم و نازک چو خز و قاقم شاه
نره گاوی چو کوه بر گردن — آرد اینجا گه علف خوردن

(ص ۱۱۶، ب ۳-۴)

بهرام باور نمی‌کند، فتنه با زیب و زیور تمام، گاو را بر دوش می‌گیرد و:

پایه تا پایه بر دوید به بام — رفت تا تخت پایهٔبهرام

(ص ۱۱۸، ب۱)

پس از آن فتنه از شاه می‌پرسد: « در جهان چه کس را به زورمندی من دیده‌ای؟» شاه گفت:

«این نه زورمندی توست — بلکه تعلیم کرده‌ای ز نخست»

(ص ۱۱۸، ب۷)

فتنه به ادب سجده می‌کند و می‌گوید: « گاو تعلیم و گور بی‌تعلیم؟»

من که گاوی برآورم بر بام — جز به تعلیم برنیارم نام
چه سبب چون زنی تو گوری خرد — نام تعلیم کس نیارد برد

(ص ۱۱۸، ب۱۲؛ ص ۱۱۹، ب۱)

شاه فتنهٔ خویش را می‌شناسد و چون برقع را کنار می‌زند او را در کنار می‌گیرد و از کردهٔ خود عذر می‌خواهد و او را با خود به دربار می‌برد و به سرهنگ نیز تحفه‌ها می‌بخشد.

(هفت‌پیکر، ص ۱۰۷-۱۲۰)

۳. روایت هشت بهشت

بهرام کنیزی چینی به نام دلارام دارد که از همه طنازتر و محبوبتر است. روزی بهرام با دلارام به شکار می‌رود. در شکارگاه دسته‌ای آهو پدیدار می‌شود. دلارام از بهرام می‌خواهد چنان تیر بر آهوان زند که نر ماده و ماده نر شود. شاه بی‌درنگ

به خدنگی، دو شاخ از آهوی نر *برد زان گونه کو نداشت خبر*
ضربه بر فرق او از آن سان راند *که از او تا به ماده فرق نماند*

(ص ۵۶، ب ۵۳۵- ۵۳۶)

دلارام این شیرین‌کاری بهرام را جادویی می‌داند نه هنرمندی:

کانچ زین کردهات نغز نمود *نیز از این نغزتر تواند بود*

(ص ۵۷، ب ۵۴۷)

بهرام خشمگین دلارام را در آن بیابان بی‌آب و علف تنها می‌گذارد. دلارام افتان و خیزان به کشتزاری می‌رسد که خانهٔ دهقانی هنرمند، موسیقی‌دان و گوشه‌گیر است. دهقان وقتی داستان او را می‌شنود، وی را جای و خوراک می‌دهد و نگاهداری می‌کند و دلارام در عوض، گوهر قیمتی به او می‌بخشد. دلارام با آموزش موسیقی از دهقان چنان می‌کند که در شکارگاه آهوان رام موسیقی او شده و با نوای او به خواب می‌روند:

چون شدندی ز خواب خوش بیهوش *بازشان جسته‌ای زدی در گوش*
که از آن جسته باز جستندی *رسته بر رسته باز رستندی*

(ص ۶۶، ب ۶۲۹- ۶۳۰)

آوازهٔ هنرمندی دلارام در آفاق می‌پیچد و به گوش بهرام می‌رسد. چون بهرام به شکار می‌رود او را همراه خود می‌برد تا هنر او را ببیند. با دیدن هنر دلارام رو به او می‌کند و می‌گوید:

کاین چنین ها بسی است اندر دهر *هر کسی دارد از طلسمی بهر*

(ص ۶۹، ب ۶۵۴)

آنگاه دلارام سخن خود را به بهرام یاد آور می‌شود:

شاه کز ماده نر تواند کرد *به از آن هیچ کس نداند کرد*
وانک او مرده زنده گرداند *به از آن هر که هست بتواند؟*

(ص ۶۹، ب ۶۵۸)

شاه صدای او را می‌شناسد و برقع از رویش می‌افکند و از او عذر می‌خواهد:

پس به صد شادی و دلارامی　　باز بردش به تخت بهرامی

(ص ۷۵، ب ۶۶۵)

۴. روایت هفت اختر:

روزی بهرام حال خود را دگرگون می‌یابد و به قصد شکار به دشت و دمن می‌تازد. کاروانی از دور پیدا می‌شود که زیبارویی خطایی به نام ناهید در آن است. چون چشم شاه به او می‌افتد:

شاه را عشق شد گریبان گیر　　کار شد بی‌علاج و بی‌تدبیر

(ص ۵۸، ب ۴۲۵)

بهرام، دختر را می‌خرد و با خود به شکار می‌برد و به چابکی چندین شکار می‌زند و منتظر تحسین اوست که ناهید کار بهرام را نیرنگ می‌داند نه چابکی و هنر. بهرام در خشم می‌شود و او را در چاهی در آن حوالی می‌افکند. پس از مدتی کاروانی از آنجا می‌گذرد و چون دلو را در چاه می‌اندازند، به جای آب، زیبارویی بالا می‌آید:

خضر شد دلو اندران ظلمات　　برد بیرون ز چاه، آب حیات

(ص۶۲، ب۴۸۸)

کاروانیان او را به شهر می‌برند. از آن سو بهرام که از کرده‌اش پشیمان شده دستور می‌دهد در همان محلی که ناهید را یافته‌اند گنبدی بهشت آیین بنا کنند و پیکری از ناهید بسازند تا هنگام ملولی به آنجا رود.

نعمان وزیر که شاه را در سجدهٔ بت می‌بیند، در فکر چاره‌ای است. تصمیم می‌گیرد کنیزی زیبارو بخرد تا همدم شاه باشد. بازرگان که این خبر را می‌شنود ناهید را می‌فروشد و نعمان او را به دربار می‌برد چون رویش پوشیده است شاه او را نمی‌شناسد. ناهید که در فکر تلافی است، نعمان را از ماجرا و نیت خود آگاه می‌کند:

گفت خواهم به دانش و تدبیر　　آن کنم با خدیو چرخ سریر
که به حق من اعتراف کند　　ترک خودبینی و گزاف کند

(ص ۶۴، ب ۵۲۳- ۵۲۴)

آنگاه ادعا می‌کند می‌تواند بت بهرام را جان دهد. ناهید به کمک آهن‌ربایی که آن را از دور هدایت می‌کند، بت را حرکت می‌دهد. روزی که شاه از شکار برگشته به بتخانه می‌رود:

چون مقابل به سنگ شد تمثال *متحرک ز جای شد فی‌الحال*

(ص ۶۴، ب ۵۴۱)

شاه با تعجب تمام این کار کنیز را حیله‌گری می‌داند. ناهید در پاسخ می‌گوید:

هیچ دانی که چیست صورت حال *هست جان بخشیم بدین تمثال*
مثل جان بخشی به چوبهٔ تیر *که نمودش شه سپهر سریر*
مرغ اگر یافت جان ز تیر خدنگ *صورت چوب یافتست ز سنگ*

(ص ۶۵، بیت ۵۴۹، ۵۵۱)

شاه به زشتی کارش پی‌می‌برد و چون دلارام برقع می‌افکند، او را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید:

این تویی یا خیال شورانگیز *می‌کند آتش دلم را تیز*

(ص۶۶، ابیات ۵۶۲)

نگاهی به چهار روایت

طرح شاهنامه بسیار ساده و کوتاه است. تنها گفت و گویی کوتاه میان بهرام و آزاده درمی‌گیرد بدون اشارات مربوط به عالم عشق و بیان احساسات معمول میان عشاق. سرنوشت کنیز محتوم است: مرگ بر اثر گستاخی؛ داستان با مرگ کنیزک پایان می‌یابد؛ زیرا بهرام که به ستایشهای اغراق‌آمیز درباریان خو گرفته، طاقت بی‌توجهی کنیز را ندارد او را بی‌هیچ سخنی به زمین پرتاب‌می‌کند و زیر دست و پای شتران می‌افکند. فردوسی در طی ۳۵ بیت، فرصت شخصیت‌پردازی نمی‌یابد. تنها درمی‌یابیم که کنیز زبون، بینوا و البته گستاخ است و بهرام سخن مغرور. نام این کنیز بی‌شباهت به عمل و رفتارش نیست و این انتخاب نام؛ یعنی بنده‌ای که آزاده نام گرفته، قابل توجه و تأمل است.

مایکل بری بر(بری بر،۱۳۸۵: ۱۶۶)درکتاب خود تصویری از صحنه این شکاررا می‌آورد که مربوط به کاشی ازقرن ۱۲میلادی است‌ودرباره آن می‌نویسد:«هنگامی که نظامی منظومهٔ خود را می‌سرود، از نزدیک شاهد اسلامی شدن این‌گونه چهره‌نگاری ساسانی بود در حالی که، سوگلی‌اش با نواختن ساز در وصف قهرمانی‌هایش می‌خواند، شاه سوار بر شتری با گردن

خمیده، دستار به سر ولی همواره با هاله‌ای از فر یا «روشـنایی شـکوه» شـاهان ایـران باسـتان، ساچمه‌ای گلی به سوی گوزنی پرتاب می‌کند تا گوشش را با پای پسین بخاراند، تـا بتوانـد بـا یک تیر سم جانور را به سرش بدوزد.»

بهرام و سوگلی‌اش آزاده ، در حال شکار : کاش سلجوقی از ری ، نزدی‌ک به سال ۱۲۰۰
(مجموعه صدرالدی‌ن آقا خان،ژنو.)

طرح نظامی مفصلتر است. او بخش دومی نیز به روایت فردوسی افزوده که دو شاعر دیگر از این طرح پیروی کرده‌اند. نظامی نام آزاده را به فتنه تغییر می‌دهد:

فتنه نامی هزار فتنه در او فتنهٔ‌شاه و شاه فتنه بر او

(ص۱۰۸، ب۴)

و فتنه‌انگیزی او نیز در صحنهٔ شکار بهرام معلوم می‌شود. در روایت نظامی کنیز از بهرام درخواستی نمی‌کند و بهرام با شکار چند گور خر در یک لحظه و دوختن سم یکی به گوش وی، هنرمندی خود را در شکار معلوم می‌دارد. در سه روایت دیگر این هنرمندی به درخواست کنیز و به پیشنهاد وی انجام می‌گیرد.

بهرام گور و سوگلی اش ، آزاده ،در حال شکار گوزن : سینی نقره ای طلاکاری شده
سده پنجم یا ششم (Metropolitan Museum of Art, New York)

تصویریک (بری بر،۱۳۸۵: ۱۶۵)کهن‌ترین تصویر شناخته شده از افسانهٔ بهرام گور رانشان می دهد که از فردای مرگش در تخیل حماسی ساسانی به قهرمان بدل شد. سوگلی که مانند نقش‌های هنر مصر، فراعنه کوچکتر کشیده شده، تیر به دست فرمانروا می‌دهد که دو شاخ گوزنی نر را از بُن می‌برد تا به گوزن «ماده» تبدیلش کند و دو تیر بر سر گوزنی ماده می‌نشاند تا به گوزن «نر» تبدیل کند. مرکبش که شتری آمادهٔ باروری است، مانند مرکب خسرو دوم تجسم دیگری از خدا – بهرام است: تجسم مردانگی، چابکی، و نیرو– در حالت تاخت روی دو پا.

نظامی سرنوشت کنیز را که به مرگ مجازات شده، به دست سرهنگ بهرام گور تغییر می‌دهد. کنیز مجبور است برای رهایی از مرگ با آن دست و پنجه نرم کند. کاری سخت در پیش می‌گیرد؛ حمل گاوی از شصت پله. توفیق نیز می‌یابد چنان که ماه در برج ثور به اوج می‌رسد:

پیش آن گاو رفت چون مه بدر ماه در برج گاو یابد قدر

(ص ۱۱۷، ب۸)

فتنه که قربانی گستاخی‌اش شده، با انجام عملیات حیرت‌انگیزش شگفتی شاه را برمی‌انگیزد و پس از پاسخ شاه و ضربهٔ متقابل وی و بخشیدن شاه به لطف و زیرکی، تحسین نکردن عمل خود را در شکارگاه اینگونه توجیه و تعلیل می‌کند:

من که بودم در آن پسند صبور *چشم بد را زشاه کردم دور!*

(ص ۱۲۰، ب۱)

دختر اینگونه دهان بهرام را می‌دوزد و رضایت خاطر وی را فراهم می‌آورد.

امیرخسرو، نام دختر را دلارام برگزیده است؛ زیرا باعث آرامش دل‌ها است. شاید این نام را از این بیت فردوسی در وصف آزاده عاریت گرفته باشد:

دلارام او بود و هم کام اوی *همیشه به لب داشتی نام او*

(ج۷، ص ۲۷۳، ب۱۶۸)

درخواست دلارام چینی همان درخواست فتنه است، اما امیرخسرو نیمهٔدوم داستان را به کلی تغییر داده است.

در این روایت دهقان، نجات دهندهٔ کنیز، موسیقی‌دان است و دختر به جای کار پرمشقت بالا بردن گاو از شصت پله که اندکی خشن می‌نماید، راهی بهتر برگزیده است: رام کردن حیوانات با نوای موسیقی. امیرخسرو خود در نوازندگی تبحر دارد. چند آلت موسیقی را اختراع کرده و یکی از پایه‌گذاران سبک موسیقی هندی – اسلامی است *(انوشه، ۱۳۸۱: ذیل امیرخسرو دهلوی)*

بی‌شک دل مشغولی، مهارت و علاقهٔ او به موسیقی در انتخاب این گزینه بی‌تأثیر نبوده است. از طرفی این کار به لحاظ منطق داستانی معقولتر، انسانیتر، بهتر و واقعیتر می‌نماید. بهرام نیز کار دلارام را سحر می‌داند که همان پاسخ دلارام در هنرآوری خود اوست.

طرح عبدی بیک اندکی با سه طرح پیشین تفاوت دارد. نام کنیز ناهید و ملیت او ختایی است و بهرام او را در کاروان می‌بیند و می‌خرد، بی‌آنکه قبلاً از روحیات او اطلاعی داشته و یا کنیز، بهرام را خوب شناخته باشد. بهرام تنها در شکار چابک است، نه ناهید از او خواهشی می‌کند، نه مثل روایت نظامی گوش و سم آهوان را به هم می‌دوزد. ناهید کار بهرام را نیرنگ می‌داند که در پاسخ این گستاخی‌اش در چاه انداخته می‌شود و کاروانیان او را نجات می‌دهند. به چاه افکندن ناهید، برکشیدن او به دست کاروانیان و توصیف صحنه‌های وصفی، یادآور چاه

یوسف و نجات وی به دست کاروانیان و سرانجام فروش اوست. تفاوت کلی در هنرآوری ناهید است که می‌تواند به کمک آهن‌ربا، بت را حرکت دهد. به شرح عبدی بیک توجه کنید:

شد به فرهنگ، عقل کارشناس — بست از آهن بر آن طلسم اساس
سنگ آهن‌ربای خاص ستاد — در مجازات صورتش جا دارد
در میانه دری که بود، ببست — کار خود کرد و خود ز دور نشست

(ص ۶۴، ب ۵۳۵- ۵۳۸)

اینگونه، ناهید شاه را به تعجب وامی‌دارد که البته بهرام کار وی را طلسم می‌داند و قصد دختر نیز همین است تا دلیلی بر صدق سخن خود به بهرام یافته باشد.

این ایدهٔ عبدی‌بیک، شاعر متأخرتر از آن سه‌دیگر، (وفات ۹۸۸) اندکی فنی‌تر و مهندسی‌تر است. صحنهٔ بت پرستیدن بهرام و ساختن پیکر ناهید به یاد او نیز جز تازگی، بر جنبه‌های غنایی داستان می‌افزاید.

اکنون به اجمال و در دو جدول چهار روایت را از نظر مشخصات ساختاری و نقشها بررسی می‌کنیم تا وجوه تشابه و تمایز مشخص‌تر گردد:

الف: جدول مشخصات روایت‌ها

روایت‌ها	فردوسی	نظامی	امیرخسرو	عبدی‌بیک
نام منظومه	--------	هفت پیکر	هشت بهشت	هفت اختر
تعداد ابیات	۳۵	۲۰۰	۲۰۱	۱۹۴
نام کنیز	آزاده	فتنه	دلارام	ناهید
نژاد	رومی	--------	چینی	ختنی
شغل کنیز	چنگ‌نواز	رودنواز	رام‌کننده دل‌ها	--------
اشخاص	بهرام، ناهید	بهرام، فتنه، سرهنگ	بهرام، دلارام، دهقان	بهرام، ناهید، کاروانیان، نعمان
بن‌مایه‌ها	شکار، انجام کار خارق‌العاده، مجازات	شکار، کارخارق‌العاده، حاضر جوابی، نجات، مجازات،	شکار، مجازات، کارخارق‌العاده، گم شدن، نجات،	شکار، عاشق شدن با دیدن، مجازات، کارخارق‌العاده، به چاه افکندن ، نجات، چاره‌گری، بت‌پرستی،

		بخشش، چاره‌گری	چاره‌گری، بخشش	بخشش

ب: انگاره نقش‌مایه‌ها و کنش‌های داستانی

نقش‌ها	شاهنامه	هفت پیکر	هشت بهشت	هفت اختر
وضعیت اولیه: شکار	رفتن بهرام و آزاده به شکار	رفتن بهرام و فتنه به شکار	رفتن بهرام و دلارام به شکار	رفتن بهرام به تنهایی به شکار
۱. آغاز حادثه	دیدن دو جفت آهو	شکار چند گور و زنده گرفتن چند گور دیگر و بی‌اعتنایی فتنه	پیدا شدن دسته‌ای آهو	۱. پیدا شدن کاروان ۲. دیدار ناهید ۳. رفتن به شکار ۴. چابکی بهرام در شکار
۲. درخواست کنیز	درخواست کنیز برای تغییر جنسیت آهوان با تیر و دوختن سم به گوش آنها	درخواست کنیز برای دوختن سم به گوش گوران	تغییر جنسیت آهوان	ــــــــــــ
۳.عکس‌العمل کنیز	دل‌سوزی فتنه به حال آهوان و خشم بهرام	تمرین و تعلیم دانستن کار بهرام	جادویی دانستن کار بهرام	نیرنگ دانستن کار بهرام
۴. عکس‌العمل بهرام	کشتن آزاده (زیر دست و پای شتران)	سپردن کنیز به دست سرهنگ برای کشتن	رهاکردن دلارام در بیابان	۱. در چاه افکندن ناهید ۲.پشیمانی بهرام ۳. ساختن پیکره‌ی ناهید و بت‌پرستی بهرام ۴. چاره‌گری نعمان

۵. نجات	ـــــــ	نکشتن فتنه و حمایت سرهنگ از او	نجات دلارام به دست دهقان و آموزش موسیقی	نجات ناهید به دست کاروانیان
۶.چاره‌اندیشی کنیز	ـــــــ	تمرین حمل گاو از شصت پله طی شش سال	رام کرن آهوان با نوای موسیقی	حرکت دادن بت با آهن‌ربا
۷. صحنهٔ رویارویی	ـــــــ	ترتیب مجلس بزم و نمایش فتنه از زورآوری خود	۱. انتشار آوازه‌ی دلارام ۲. حاضر ساختن وی نزد بهرام ۳. نمایش صحنه خواب کردن آهوان با موسیقی	نمایش هنرمندی ناهید در بت‌خانه
۸.عکس‌العمل بهرام	ـــــــ	تعلیم دانستن کار فتنه	طلسم دانستن کار دلارام	حیله‌گری دانستن کار بهرام
۹. پاسخ کنیز	ـــــ	توجه دادن فتنه به رفتار بهرام	توجه دادن دلارام به رفتار بهرام	توجه دادن دلارام به رفتار بهرام
وضعیت نهایی	ـــــ	عفو فتنه، عذرخواهی و بازگشت به دربار	عفو دلارام، عذرخواهی و بازگشت به دربار	عفو ناهید، عذرخواهی بازگشت به دربار

وجوه تشابه

۱. با نگاهی کلی درمی‌یابیم که مضمون همگی روایتها یکی است. طرح فشردهٔ تمام روایتها چنین است:

«بهرام، کنیزکی هنرمند دارد که چون شکار ماهرانهٔ وی را تحسین‌نمی‌کند مغضوب می‌شود و کنیز در پی تلافی و تأدیب شاه چاره‌اندیشی می‌کند»

۲. تمامی روایتها درونمایه‌ای عاشقانه دارند. بهرام کنیزی فتان دارد که به او عشق می‌ورزد اما به سبب گستاخی‌اش وی را مجازات می‌کند و دوباره نیز با پی بردن به خطای خود از کنیز عذر می‌خواهد. تنها در روایت شاهنامه کنیز زیر دست و پای شتران کشته می‌شود. لابد آن هم به دلیل جنبه‌های حماسی داستان است که قهرمان باید پا بر روی عشق و احساس خود بگذارد. وجه مشترک دیگر روایت آن است که کنیزان زیبا، دلبر و هنرمند هستند یکی چنگ‌نواز است دیگری رودنواز و آن با دیگر موسیقی حیوانات را رام می‌کند.

۳. در همگی روایتها جز شاهنامه کنیز بر اثر تعلیم و تمرین و ممارست هنری را در خود تقویت می‌کند تا پاسخی دندان‌شکن و محکم به بهرام دهند و اینگونه وی را به خطای خودش آگاه گردانند.

۴. ساختار کلی و آغاز و انجام روایتها یکی است و نقشهای میانی نیز صرف‌نظر از جزئیات و تغییر شگردها و روشها در تمامی روایتها مشابه است.

۵. بنمایه‌های مشترک داستانها شکار، مجازات، انجام کار خارق‌العاده است و در سه روایت جز شاهنامه حاضر جوابی، مجازات، نجات و بخشش و چاره‌گری نیز بنمایه مشترک علاوه بر سه بنمایه‌ی اولی هستند.

۶. نتیجهٔ تمام روایتها جز شاهنامه متنبه شدن بهرام، پوزش او و بازگرداندن کنیز به دربار است.

۷. در همگی روایتها بهرام مغرور و خودشیفته و کنیز خلاف اخلاق بندگان که مطیع و آفرین‌گوی هستند، خویشتن‌دار است و مجیز شاه را نمی‌گوید و عاقلانه سعی در تأدیب و تنبه بهرام دارد.

۸. کنیز (جز روایت شاهنامه) به کمک واسطه‌ای نجات می‌یابد. واسطهٔ فتنه سرهنگ است. دلارام را دهقان نجات می‌دهد و حمایت می‌کند و منجی ناهید چاه‌نشین نیز کاروانیان هستند.

۹. در تمامی روایتها شجاعت، مهارت و چابکی بهرام در شکارگاه نمایش داده می‌شود و بر محور طرح همین مسأله است که داستان شکل می‌گیرد زیرا اساساً تمام روایتها در وصف دلیریها، شکارگریها و هوسبازیهای بهرام هستند.

وجوه تمایز

۱. هر روایت به تناسب علایق و روحیات سرایندهٔ آن جهتی خاص به خود گرفته است شرایط حماسی و رزمی شاهنامه جهت داستان را به مرگ کنیز و تصمیم قاطعانهٔ بهرام منجر می‌سازد و بهرام را شاهی هوسباز و مغرور معرفی می‌کند در عوض نظامی با روح انسان گرایانه و احساسات رقیق خود به ترفندی کنیز را از مرگ حتمی می‌رهاند. امیرخسرو هنر موسیقی را وسیله‌ای برای انتقام کنیز و تأدیب بهرام قرار می‌دهد و عبدی بیک با عقل و اندیشه کاری عجیب می‌کن که در نظر بهرام طلسم می‌آید.

۲. در جمع‌بندی داستان و نتیجه‌گیری و تنبیه بهرام، فتنه توفیق بیشتری می‌یابد و با حرکت نمایشی اما دشوار خود دقیقاً بهرام را مجاب و محکوم می‌سازد. این عکس‌العمل جنبه‌ای محسوستر و واقعیتر دارد تا مثلاً حرکت دادن بت به کمک آهن‌ربا یا خواب کردن آهو با نوای موسیقی.

۳. واسطه‌ها در سه داستان نظامی، امیرخسرو، عبدی بیک به ترتیب سرهنگ، دهقان و نعمان بن‌منذر وزیر بهرام هستند که نقش سرهنگ در نجات فتنه، حمایت از او و صحنه‌سازی برای نمایش فتنه از همه پررنگ‌تر و انسانیتر و زیباتر است.

۴. توصیف امیرخسرو از صحنه‌های داستان و خصوصاً وصف دلارام بیش از دیگران و معادل سه برابر هر یک از روایتهاست ولی زیبایی و لطف بیان نظامی بیشتر است.

۵. عبدی بیک بیش از دیگران کوشیده است در اصل روایت تغییر ایجاد کند و روایت او با دیگر روایتها تفاوت اساسی دارد که خود بیانگر این است که وی در این راه موفق بوده است. اما بخش دوم روایت امیرخسرو هیچ گاه لطف و زیبایی و حسن تأثیر نظامی را ندارد.

نمونه‌ای از توصیفات هر منظومه

صرف‌نظر از جنبهٔ داستانی این ماجرا و وجوه تفاوت و تشابه آن، ابعاد هنری این چهار روایت

قابل مقایسه هستند. بی‌شک زبان‌آوری، قدرت توصیف و صحنه‌آرایی نظامی تازه، نو و شیرین و استادانه است. مقایسهٔ صحنه وصف کنیز در چهار روایت خود گویای این نکته است که حسن ختام مقاله می‌گردد:

شاهنامه: (۳ بیت)

کجا نام آن رومی آزاد بود — که رنگ رخانش به می داده بود
به پشت هیون چمان برنشست — ابا سرو آزاده چنگی به دست
دلارام او بود و هم کام اوی — همیشه به لب داشتی نام اوی

(ابیات ۱۶۶– ۱۶۸)

هفت پیکر: (۶ بیت)

داشت با خود کنیزکی چون ماه — چست و چابک به هم رکابی شاه
فتنه نامی هزار فتنه در او — فتنهٔ شاه و شاه فتنه بر او
تازرویی چو نوبهار بهشت — کش خرامی چو باد بر سرکشت
انگبینی به روغن آلوده — چرب و شیرین چو صحن پالوده
با همه نیکویی سرود سرای — رود سازی به رقص چابک پای
ناله چون بر نوای رود آورد — مرغ را از هوا فرود آورد

هشت بهشت: (۲۱ بیت)

خاص‌تر ز آن همه کنیزی بود — آفتی در ته سپهر کبود
اصلش‌ازچین و رخ چو صورت‌چین — گیسویش چون سواد او مشکین
بس که کردی به هر دلی آرام — به دلارامیش بر آمده نام
دیدنش کز صلاح دوری داد — سینه را داغ ناصبوری داد
رنگ و بویش به گاه طنازی — این به دل دوزی آن به غمازی
قامتی در خوشی چو عمر دراز — هوس انگیزتر ز عشق مجاز
بر چون نارنج نو به شاخ درخت — سخت رسته ز صحبت دل سخت
روی گلرنگ داده گل را رنگ — دهنش تنگ با شکر هم تنگ
سر درآورده ابروانش به کار — چون مقامر به کعبتین قمار
هر طرف کابرویی به خم کرده — آرزو بیش و هوش کم کرده
چون به دنبال چشم کرده نگاه — برده صد ره رونده را از راه

طره را سر زده زخون‌خواری — چشم‌هایی دژم ز بیماری
نرگسش دور باش و غمزه به چنگ — لعل در آشتی و عشوه به جنگ
نیم دزدیده خنده زیر لبش — کرده تعلیم دزدی عجبش

سخنی تلخ در لبی چو نبات — مرگ را داده چاشنی ز حیات
لعل او کرده بر شکر میری — شهد را داده چاشنی گیری
خال او گو هزار پرده درید — عالمی را به کنجدی نخرید
گیسوی پیچ در پیچش از سرناز — داده بر دست فتنه رشته دراز
تنی از نازکی درد نه فریب — پای تا سر همه لطافت و زیب
رگ نمرده برون زلطف بدن — همچو رشته درون در عدن
خونش در پوست در تنگ سلبی — همچو می در زجاجهٔ حلبی

(ابیات ۴۵۹ تا ۴۸۰)

هفت اختر: (۱۱ بیت)

بود در کاروان بتی ز خطای — جسمی از جان سرشته سر تا پای
از قدش سرو پا به گل مانده — از لبش غنچه تنگدل مانده
دل عاشق ز ابرویش به نیاز — در دو محراب کرده بود نماز
چشم‌هاش آهوان نازنده — در گلستان حسن بازنده
دل دریاوشان مشوش او — صید قلاب زلف دلکش او
طرف گیسوی خود چو بشکستی — کمر از موی بر میان بستی
مو کمربند آن میان بودی — عقل در بند آن میان بودی
وصف آن لب چو بر زبان آمد — غنچه را آب در دهان آمد
دلبری بود نام او ناهید — بود آیینه‌ی رخش خورشید
از سحاب نقاب جان‌پرور — بسته بر آفتاب راه نظر

(ص ۵۸ ابیات ۴۲۱- ۴۱۱)

نتیجه‌گیری

۲۳ نظیره از هفت پیکر تاکنون شناخته شده که شانزده عنوان آن در دست است و از شانزده عنوان اطلاعی نداریم. از این میان مهمترین نظیره‌ها «هشت بهشت» امیر خسرو دهلوی و «هفت اختر» عبدی بیگ شیرازی است. داستان هنرمندی بهرام‌گور در شکارگاه و بی‌توجهی کنیز او که در نهایت مغضوب بهرام می‌شود؛ از جمله بخشهای زیبای هفت پیکر است که در روایتها و نظیره‌های مختلف هفت پیکر به شکلهای متفاوت آمده است. در این مقاله چهار

روایت از این داستان در شاهنامه، هفت پیکر نظامی، هشت بهشت امیرخسرو دهلوی و هفت اختر عبدی بیک مقایسه می‌شود.

این مقایسه نشان می‌دهد که طرح شاهنامه ساده و کوتاه است و جنبه عاشقانه ندارد و کنیز هم بر اثر گستاخی‌اش می‌میرد. طرح نظامی مفصلتر است. او بخش دومی هم به داستان می‌افزاید که امیرخسرو و عبدی‌بیک نیز از وی پیروی می‌کنند و به گونه‌ای دیگر داستان را ادامه می‌دهند.

در روایت نظامی، سرهنگ جان کنیز (فتنه) را می‌خرد و فتنه با پرورش گوساله و حمل آن از شصت پله و در یک حاضر جوابی زیبا بهرام را از رفتار خود شرمسار می‌سازد. در روایت امیرخسرو دهلوی، کنیز (دلارام چینی) را دهقان موسیقی‌دان نجات می‌دهد و به جای کار پرمشقت بالا بردن گاو از شصت پله، به شیوهٔ رام کردن حیوانات با موسیقی، بهرام را به رفتار ناپسندش آگاه می‌کند. طرح عبدی‌بیک اندکی متفاوت است؛ کنیز (ناهید) زر خرید بهرام از کاروانی است که بر اثر گستاخی‌اش در شکارگاه به چاه افکنده می‌شود. هنرآوری ناهید ختایی حرکت بتی با آهنرباست که موجب شگفتی و سرافکندگی بهرام می‌گردد.

درونمایهٔ سه روایت پس از شاهنامه، همگی عاشقانه است و سرانجام در هر سه، بهرام به وصال می‌رسد. کنیزان این سه روایت همگی هنرمند، دلربا، خویشتن دار، مؤدب، عاقل و زیرک هستند؛ در عوض بهرام فردی خود شیفته و مغرور است.

پیام چهار روایت یکی است: تمرین و تعلیم هر کار ناممکن را ممکن می‌سازد.

بنمایه‌های مشترک چهار روایت شکار، انجام کار خارق‌العاده، مجازات، نجات، بخشش و چاره‌گری است.

منابع

۱. آته، هرمان؛ **تاریخ ادبیات فارسی**؛ ترجمه صادق شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

۲. امید سالار، محمود؛ **هفت پیکر نظامی و ادب معاصر باستان**؛ ایران‌شناسی، سال سوم، ش۴، زمستان ۷۰.

۳. انوشه، حسن؛ **دانشنامهٔ ادب فارسی**؛ تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.

۴. بری بر؛ مایکل ؛ **هفت پیکر نظامی** ؛ترجمه جلال علوی نیا ،تهران : نشر نی ، ۱۳۸۵.

۵. بورگل، ی.ک؛ **منظومهٔ عاشقانه**؛ترجمه فرزانه طاهری، نشر دانش،سال یازدهم، ش۶، ص۱۹.

۶. خزانه‌دار لو، محمدعلی؛ **منظومه‌های فارسی**؛ تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۵.

۷. خانلری، زهرا؛ **داستان‌های دل‌انگیز در ادب فارسی**؛ تهران: توس، چاپ سوم، ۱۳۸۰.

۸. رادفر، ابوالقاسم؛ **کتاب‌شناسی نظامی**؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱.

۹. دهلوی، امیرخسرو؛ **هشت بهشت**؛ به تصحیح جعفر افتخار، مسکو: انتشارات دانش، ۱۹۷۲.

۱۰. صدیقی، طاهره؛ **داستان‌سرایی در شبه‌قاره**؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۷.

۱۱. فردوسی، ابوالقاسم؛ **شاهنامه**؛ (براساس چاپ مسکو) به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۴.

۱۲. گلچین معانی، احمد؛ **کاروان هند**؛ (۲ جلد)، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

۱۳. محجوب، محمدجعفر؛ «**هشت بهشت و هفت پیکر**»؛ ایران‌نامه، شماره۱، ص ۳۴۶– ۳۸۷.

۱۴. ـــــــــــــــــ ؛ **خاکستر هستی**؛ تهران: مروارید، ۱۳۷۸.

۱۵. ـــــــــــــــــ ؛ **ادبیات عامیانه ایران**؛ به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

۱۶. معین، محمد؛ **تحلیل هفت پیکر**؛ تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

۱۷. مؤید، حشمت؛ «**در مدار نظامی هشت بهشت و هفت اختر**»؛ ایران‌شناسی، ش۲، سال ۱۳۶۹، ص ۱۳۵– ۱۵۹.

۱۸. مینوی، مجتبی؛ «**هفت پیکر نظامی**» یغما، ۱۳۳۴، ص ۴۳۷.
۱۹. منزوی، احمد؛ **فهرست نسخه‌های خطی**؛ جلد ۴، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۵۱.
۲۰. ـــــــــــ؛ **فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان**؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران ۱۳۷۴، تهران و پاکستان، ۱۳۶۲- ۱۳۷۰.
۲۱. نظامی گنجوی، **هفت پیکر**؛ به تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۷۷.
۲۲. نویدی شیرازی، عبدی بیگ، **هفت اختر**، مسکو: دانش، ۱۹۷۴.